



# مناسبتها

- (خاطرات حجة الاسلام و المسلمین ابوترابی) بمناسبت سالروز قیام خونین پانزده خرداد ۱۳۶۲
- کارت تبریک (گزیده ای از خاطرات حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان)

# خاطرات

## حجة الاسلام والمسلمین

### ابوترابی

### از ۱۵ خرداد

صبح روز قبل از طلوع آفتاب، از خانه ام در قم بیرون آمدم و قصد تشریف به حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) و بعد هم تهیه صبحانه داشتم، از اینکه می گویم تهیه صبحانه چون دقیقاً به خاطر دارم بعضی روزها برای صبحانه نان سنگک تازه تهیه می کردم. آن روز هم به همین منظور از خانه بیرون رفتم اما دیگر تا شب به خانه برنگشتم. وارد خیابان ارم که شدم دیدم مرحوم شهید آیت الله حاج آقا مصطفی رضوان الله تعالی علیه با جمعی از طلاب حوزه علمیه قم که حدوداً ده دوازده نفر می شدند از سمت منزلشان به سمت حرم مطهر در حال حرکتند. احساس کردم حرکت، حرکت معمولی نیست چون به جای اینکه از توی پیاده رو حرکت کنند دقیقاً از وسط خیابان حرکت می کردند. بگونه ای که وقتی کسانی که توی پیاده رو بودند متوجه ایشان می شدند آنها هم می آمدند وسط خیابان،

در نتیجه به تعداد این جمع افزوده می شد. با دیدن آن صحنه بنده نیز به سمت آنها رفتم. چهره های آنان نشان می داد که مسئله مهمی اتفاق افتاده است. وقتی سوال کردم کسانی که نزدیک ایشان بودند با چشم اشک آلود به مسئله دستگیری حضرت امام اشاره کردند.

بنده هم مثل بقیه در کنار ایشان قرار گرفتم و سلامی عرض کردم و دیگر بدون هیچ سوال و جوابی به سمت حرم حرکت کردیم.

فکر می کنم نزدیکی های حرم، حاج آقا مصطفی به قصد دیدار آیت الله نجفی مرعشی رحمة الله علیه به سمت منزل ایشان رفتند. بنده هم با جمع زیادی از مردم به حرم حضرت معصومه وارد شدیم.

قبل از طلوع آفتاب، تقریباً صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) مالا مال از جمعیت شد بطوری که، توی رواقهای اطراف، حجره ها و ایوان آئینه جمعیت موج می زد و تعداد زیادی از خواهرها نیز بودند. بتدریج افرادی که کفن پوش از منزلشان بیرون آمده بودند وارد صحن شدند.

ابتدا همه متحیر بودند و در فکر فرو رفته بودند که چکار بکنند. شعارهایی می دادند و با ذکر صلوات آمادگی خودشان را برای شهادت و فداکاری اعلام می کردند. طولی نکشید که مرحوم آقای اشراقی داماد حضرت امام رضوان الله تعالی علیه وارد صحن مطهر شدند و با ورود ایشان قهرآ همه منتظر بودند که ایشان برای جمعیت صحبت کنند.

مرحوم اشراقی رحمت الله علیه وارد یکی از رواقهای حرم شد و روی سکویی ایستاد و بلندگویی در اختیارش قرار گرفت.

وی گفت من قبل از دستگیری حضرت امام با ایشان صحبتی داشتم مطلب - و یا فکر می کنم گفت وصیت - ایشان را مطرح می کنم، شما خودتان تصمیم بگیرید. بیان ایشان باعث شد که دیگر بطور کلی سکوت محض تمام صحن مطهر را فراگرفت. نفسها در سینه محبوس شد حتی زمزمه ای هم بگوش نمی رسید همه منتظر سخن ایشان بودند. گفتند: «چند روز قبل از دستگیری ایشان از ساعت ۴ بعد از ظهر افرادی را که ما

می شناختیم و کاملاً مورد اطمینان بودند از تهران به قم مشرف شدند و خدمت آقا رسیدند و عرض کردند که ساواک از طرف رژیم، امشب تصمیم دارد که شما را دستگیر کند، و ما بعد از اینکه مطمئن شدیم که اینها یک چنین برنامه ای دارند لازم دیدیم که خدمت شما برسیم و این مطلب را عرض کنیم شاید تدبیری اندیشیده بشود که اینها چنین موفقیتی پیدا نکنند. این خبر را آقایان ساعت چهار آوردند و تشریف بردند. باز یکی دو ساعت بعد یک گروه دیگر از تهران خدمت آقا رسیدند و آنها هم همین مطلب را تأیید کردند و اصرار داشتند که امشب آقا منزلشان را تغییر بدهند. بهر حال اینها هم رفتند.

غروب و بعد از غروب هم چنین اخباری بدست ما رسید و خدمت آقا عرض شد.

تا اینکه دقیقاً ساعت دوازده شب بود. دیدیم در خانه را کوبیدند خانمی خودش را معرفی کرد در را باز کردیم همان حدود ساعت دوازده شب روی شناختی که نسبت به این خانم داشتیم ایشان خدمت آقا شرفیاب شد.

خود و همراهانش را که از تهران آمده بودند معرفی کرد و گفت که ما با تعدادی از افراد الآن از تهران رسیدیم چون محیط امنی نبود و مأمورین، اطراف منزل شما بودند آنها نتوانستند وارد شوند، امشب به یقین، مأمورین اطلاعات از تهران تصمیم گرفته اند که شبانه شما را دستگیر کنند و پیشنهاد ما این است که امشب شما منزلتان را تغییر بدهید.

الآن نمی دانم که مرحوم اشراقی اسم آن خانم را برد یا نه بنده هم آروز در فکر این نبودم که اسم وی را در خاطر داشته باشم ولی خوب است که بررسی بشود این خانم هم شاید حیات داشته باشند در این مورد اطلاعات بیشتری بدانند.

حضرت امام هم از این احساس مسئولیت آن خانم که ساعت دوازده شب حتی با محدودیتی که مأمورین آنوقت برای ورود به خانه حضرت امام بوجود آورده بودند، خیلی قدردانی کردند.

مرحوم آقای اشراقی اظهار داشت: ما دیدیم بدون اینکه آقا بدون آنکه

کمترین تغییری در برنامه های خودشان بدهند طبق معمول ساعت یک بعد از نیمه شب در همان اتاق که هر شب بودند آماده استراحت شدند.

من خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم آقا شما با خیرهایی که پی در پی و مکرر از ساعت چهار بعد از ظهر تا اکنون از تهران رسیده مطمئن نشده اید به اینکه امشب رژیم شاه تصمیم دستگیری شما را دارد؟ فرمودند: بله یقین دارم.

عرض کردم خوب، حالا که یقین دارید پس اجازه بدهید محل استراحتتان را تغییر بدهیم به منزل همسایه تشریف ببرید.

فرمودند: یقین پیدا کردم به این مسئله. ولی ما هم تصمیم خودمان را گرفته ایم قدمی را که در این راه برداشته ایم تا آخرین لحظه حیات ادامه خواهیم داد. بعد از دستگیری اگر زنده بودیم به راه خودمان ادامه می دهیم اگر ما را از پا درآوردند و به شهادت رسیدیم مردم خودشان می دانند پس تا زنده ایم به راهمان ادامه می دهیم و هر لحظه ای هم که به شهادت رسیدیم وظیفه مان را انجام داده ایم و بعد از آن دیگر تکلیف به عهده خود مردم است.

بعد از شنیدن بیان حضرت امام به نقل از مرحوم اشراقی، صدای گریه جمعیت یکپارچه بلند شد. این صدای شیون و گریه چند دقیقه همینطور بصورت یکپارچه و مستمر ادامه داشت. بعد کفن پوشها بلند شدند و آمادگی خودشان را برای شهادت اعلان کردند. به همین صورت، دیگر جمعیت منتظر نشد که تصمیم گیرنده چه کسی است؟ و نظر آقای اشراقی چیست؟ چه کسی رهبری این حرکت را به عهده می گیرد. همینطور مثل سیل از درب جنوبی صحن مطهر بیرون آمدند و به سوی پل آهنچی حرکت کردند و از آنجا به سمت راه آهن براه افتادند. مردم تصمیم داشتند کلانتریها را خلع سلاح کنند. عده ای دیگر می گفتند که ما پیاده به سمت تهران می رویم.

از چهار راه راه آهن، جمعیت راه خودش را ادامه می داد که ریه های ارتش از پادگان منظره رسیدند.

شاید نیروهای نظامی ای که این مأموریت را به آنها داده بودند فکر می کردند همینکه با این رعب و وحشت وارد بشوند و تیراندازی هوایی بکنند جمعیت متفرق می شوند.

ولی برای اولین مرتبه بود که ما دیدیم ملت شریف و نجیب و ایثارگر و شهادت طلب قم حتماً تصمیم خودشان را برای یکسره کردن کار یا از پای در آوردن دشمن یا شهادت خودشان گرفته بودند. مأمورین اقدام به تیراندازی هوایی کردند، ولی دیدند که جمعیت وسط خیابان ایستاده می خواهد راه را به روی آنها ببندد در اینجا آنها سعی می کردند خودشان را از وسط جمعیت نجات بدهند.

اینها با تیراندازی هوایی و با آخرین سرعت - از سمت تهران که همان پادگان منظریه قم بود - از وسط جمعیت عبور کردند و مردم هم شعار می دادند و سنگ بسوی آنها پرتاب می کردند و چوبهای خیلی ضخیمی که همراهشان داشتند - که نمی دانستم از کجا آورده بودند - می انداختند، به این منظور که شاید بتوانند ریوها را متوقف و سرنشینانش را خلع سلاح کنند.

لذا آنها هم سعیشان بر این بود که فقط خودشان را از بین جمعیت بیرون بکشند. در هر حال شاید بیش از چهل، پنجاه ریو همه مسلح از وسط جمعیت عبور کردند که یکی از جیب هایی که اینها را هدایت می کرد و فرماندهی آنها را به عهده داشت وسط جمعیت واژگون شد.

اما اینکه سرنشینان آن به چه سرنوشتی مبتلا شدند دیگر جمعیت بقدری زیاد بود که ما نفهمیدیم به کجا کشیده شد.

این تیراندازی باعث شد که جمعیت از اینکه راهش را بسمت تهران ادامه بدهد منصرف شد. زیرا پادگان منظریه در سر راه آنها قرار داشت و آنها هم یقیناً می خواستند راه را بر مردم ببندند. جمعیت کم کم برگشت و بطرف چهار راه، راه آهن و از آنجا بسمت مرکز قم و پل جلوی مسجد امام حسن مجتبی (ع) - که به بازار منتهی می شود - حرکت کرد.

ابتدای جمعیت به یک کلاتری در نزدیکی همین پل رسیده بود. ظاهراً

انتهای این خیابان قبل از رسیدن به پل، دست راست که در گذشته بنام خیابان ایستگاه معروف بود چون منتهی می شد به ایستگاه، یک کلانتری بود که جلوی آن کلانتری تیراندازی شدت گرفت و بیشتر این ریها رفتند نیروهایشان را جلوی آن کلانتری پیاده کردند ولی در عین حال نتوانستند آنجا، راه را بر روی مردم ببندند.

نیروها عقب نشینی کردند ولی یک تعدادی داخل همین خیابان ایستگاه به شهادت رسیدند. آنجا تیراندازی شدیدی انجام گرفت که تعدادی زمینگیر شدند. من خودم با یک تعدادی که توی پیاده رو بودیم خوابیدیم روی زمین، بعد که بلند شدیم دیدیم کنار ما یک نفر به شهادت رسیده است. بنده شاهد بودم بجای اینکه جمعیت با دیدن این شهید، پا فرار بگذارند پیکر پاک وی را روی شانه گرفتند و دو مرتبه بسمت پل مسجد امام حسن مجتبی (ع) حرکت کردند.

وقتی به انتهای پل رسیدیم چون شهربانی سابق هم سر چهار راه بازار، مقابل مسجد امام حسن مجتبی (ع) واقع شده بود نیروهای شهربانی و اکثر قریب بانفاق نیروهای کمکی که از پادگان منظره آمده بودند و از بین جمعیت عبور کرده و سر چهار راه مستقر شده بودند راه را بر مردم بستند و جمعیت نتوانست دیگر بسمت شهربانی حرکت بکند لذا قبل از رسیدن به مسجد امام حسن مجتبی (ع) مردم راه خود را بسمت حرم حضرت معصومه (س) ادامه دادند که مجدداً آتش سنگین تیراندازی دشمن راه را بر آنها بست و از آنجا جمعیت متفرق شدند و ما هم دیگر نتوانستیم از سر پل به راه خودمان ادامه بدهیم.

بنده به خاطر دارم، یکماهی بیشتر از این جریان نگذشته بود که یکی از برادران عزیز طلبه را که هم بحث ما در درس اصول حضرت آیت الله وحید خراسانی بود در قم دیدم.

ایشان به من گفتند که: حاجی بعد از درس شما را ببینم کاری داشتم.

من بعد از بحث خدمتشان رسیدم (اسمشان را فراموش کردم ولی

می دانم ایشان الآن ساکن مشهد مقدس هستند.)

ایشان گفتند بعد از جریان ۱۵ خرداد من در تهران، در منطقه ای در کرج رفت و آمد زیادی داشتم. در یکی از روزها یک سرهنگی در جای خلوتی از کرج مرا دید و به من گفت من مطلبی دارم، و می خواستم این مطلب بازگو بشود ولی امروز بصورت سر نگهداری بشود تا در آینده در تاریخ این ملت ثبت بشود.

آن سرهنگ گفته بود که ده، پانزده روزی است که رفت و آمد شما را به اینجا دیدم و به شما تقریباً اطمینان پیدا کردم که مطلبم را با شما در میان بگذارم و من در این فکر بودم که این مطلب را که می خواهم امروز به عنوان ودیعه بگویم، به کسی گفته بشود که به عنوان سر در سینه خودش نگاهدارد. خواهش من این است که در درجه اول برای حفظ جان من و در درجه بعد هم برای حفظ جان خودتان این مطلب را اخلاقاً و شرعاً برای کسی بازگو نکنید که جان من به خطر نیافتد.

آن سرهنگ گفته بود: در شب دستگیری حضرت امام در قم، من یکی از کسانی بودم که عده ای از این نیروها تحت امر من بودند. تصمیم بر این بود که خیلی آرام بدون هیچ سروصدایی آقا دستگیر بشود که همسایه ها باخبر نشوند و مسئله ای ایجاد نشود. لذا قبل از اذان صبح با یک نیروی قابل ملاحظه ای، نردبانی گذاشتیم و از این نردبان یک تعدادی خودشان را به پشت بام منزل حضرت امام رساندند از آنجا هم دوباره نردبان را گذاشتند توی خانه رفتند پایین و آمدند در خانه را باز کردند.

به محض اینکه ما وارد شدیم داخل حیاط خانه حضرت امام دیدم یک پیرمردی آمد به سمت ما. یکی از افراد ما با مشت ایشان را انداخت روی زمین. هنوز این پیرمرد صدایش در نیامده بود که دیدم پنجره اطاق باز شد و حاج آقا روح الله گفت، اگر با خمینی کار دارید من هستم این پیرمرد بیچاره چه گناهی کرده؟ ما از این شهامت، این رشادت، این جسارت اصلاً متحیر ماندیم و شرمنده شدیم. سعی کردیم قبل از اینکه حضرت امام، اطاقشان را ترك کنند ما خودمان را به اطاق ایشان برسانیم. فکر می کردیم الآن ایشان مثلاً از این اطاق - به حساب ما - پا بفرار می گذارند.





لذا ما با عجله رفتیم به سمت اطاق، در را که باز کردیم دیدیم ایشان، خیلی آرام و بدون هیچ اضطرابی لباسشان را پوشیدند و عمامه اشان را هم بر سرشان گذاشتند و عبایشان را دارند می اندازند روی دوششان، مثل اینکه خودشان به اختیار خودشان دارند بیرون می آیند. لذا ما بدون اینکه بر خوردی بکنیم ایستادیم، دیدیم نعلین هایشان را پوشیدند از پله ها آمدند بیرون به سمت حیاط ما همینجور تعجب زده و متحیر دنبال ایشان حرکت می کردیم که ایشان جلوی در خانه که رسیدند، یکمرتبه دیدیم مکئی کردند و دو مرتبه به سمت اطاق برگشتند، ما فکر کردیم که ایشان پشیمان شده اند از اینکه با ما بیایند. لذا بالا فاصله دستور دادیم همه گلگدنهارا کشیدند و راه را بر ایشان بستیم.

این برادر عزیز روحانی که برای بنده تعریف می کردند تعبیرشان این بود که آن سرهنگ می گفت: آقا مثل اینکه مگسی جلوی راهشان باشد و بخواهد این مگس را از سر راهشان بردارند همینطوری بی اعتناء به ما با دستشان اشاره کردند که بروید کنار ما هم که تصمیم نداشتیم از جلوی ایشان دور بشویم، ولی دیدیم ایشان اصلاً توجهی به این همه نیرو با اسلحه های آماده ندارد.

در آن لحظه تمام آن اراده و تصمیمی که ما گرفته بودیم که یک قدم نگذاریم ایشان به سمت جلو پیش بروند اصلاً مثل مومی که آب بشود یا مثل روغنی که روی زمین بریزد همینطور و رفتیم و همه خود به خود کنار رفتیم، و ایشان به راه خود شان ادامه دادند. بعد دنبال ایشان رفتیم که ببینیم که ایشان چکار می خواهند بکنند. اما اراده این مرد خدا بر اراده همه ما که تصمیم گرفته بودیم یک قدم ایشان پیش نروند غلبه پیدا کرد بگونه ای که ما دیگر هیچ اختیاری از خودمان نداشتیم و ایشان با کمال اراده و اختیار به راه خودشان به هر سمتی که می خواستند می رفتند.

دیدیم ایشان از پله های اتاقی که آنجا استراحت می کردند بالا رفتند و وارد اتاق شدند و در دولا بچه ای را باز کردند و چیزی را برداشتند که سفید بود ما احساس کردیم کفنشان را برداشتند یا پارچه سفیدی را به عنوان

کفن - بهر حال عمامه ایشان مشکمی بود. ایشان عمامه برنداشتند چیزی که برداشتند سفید بود و ما برای خودمان اینطور محرز شد که ایشان کفنشان را برداشتند و به محض دیدن این صحنه همه ما نزدیک بود اسلحه‌هایی که توی دستمان بود از دستمان بیفتد. این اندازه در مقابل عظمت روحی و اراده و شهادت طلبی و از خودگذشتگی این مرد خدا بی اختیار شدیم که دیگر توانایی شلیک کردن که نبود هیچ، بلکه دستهایمان می لرزید و ایشان دو مرتبه با کمال صلابت و آرامش خاطر از اتاق بیرون آمدند و با کمال بی اغتثائی به ما به سمت در حیات و ماشینی که جلوی خانه برای منتقل کردن ایشان از منزل به سمت تهران ایستاده بود حرکت کردند و خودشان تشریف بردند توی ماشین.

دوست طلبه ما می گفت تعبیر سرهنگ این بود که ما در داخل ماشین می لرزیدیم و هراسناک بودیم. ایشان وقتی این حالت را دیدند به ما تسلای خاطر می دادند. آن سرهنگ گفت آنچه وصیت من بود این است که بدانید، خمینی یعنی پیروز، خمینی یعنی مرد شکست ناپذیر و خمینی یعنی مردی که نه تنها به پیروزی بلکه به تمام اهدافش خواهد رسید. ۲

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک. به بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی جلد اول ص ۴۶۸ تا ۴۷۳.

### ملاحظه: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در گیر و دار ویراستاری و تصحیح خاطرات پیوست بودیم که تصویر سند شماره ۵/۸۹۶ مورخ ۱۳۴۲/۳/۲۰ مربوط به دستگیری حضرت امام (رض) در خرداد ۴۲ به دفتر مجله واصل شد، جهت مزید استحضار خوانندگان گرامی به درج آنان اقدام می نمایم.

از اداره' شهربانی قم	وزارت کشور	تاریخ ۱۳۴۲/۳/۲۰
به اداره' اطلاعات شهربانی کل کشور	شهربانی کل کشور	شماره: ۵/۸۹۱
موضوع: دستگیری خمینی	شهربانی قم	

پیرو شماره ۵/۸۱۹ ساعت ۲/۳۰ دقیقه صبح روز ۱۵/۳/۴۲ سرکار  
۴۲/۳/۱۵



سرهنگ بدیع‌ی رئیس ساواک قم تلفناً به اینجانب اطلاع داد که برای مذاکراتی فوراً به ساواک بروم پس از رفتن به ساواک مشاهده شد سرکار سرهنگ مولوی نیز با عده‌ای از مأمورین ساواک تهران در آنجا هستند. موضوع دستگیری خمینی مطرح گردید. تا با تبادل نظر یکدیگر انجام گردد - سرکار سرهنگ مولوی اضافه کرد از طرف تیمسار ریاست کل دستور شفاهی دارم که در این مورد راهنمایی و همکاری کنید. چون از چند روز قبل در حدود صد نفر از اهالی قریه جمکران گارد محافظ خمینی را تشکیل داده بودند. و در وقایع دوم فروردین تا چند روز پس از آن خمینی شبها در منازل مختلف بیتوته می کرد. چنین تصمیم گرفته شد که خانه او و دامادش و پسرش دفعتاً تحت مراقبت قرار گرفته تا در صورتیکه در یکی از منازل نبود فرصت مخفی شدن یا فرار نداشته باشد. ضمناً برای اینکه جلب توجه نشود ابتدا منزل خمینی و دو منزل دیگر توسط گارد ساواک تهران و به راهنمایی مأمورین این شهربانی و ساواک شناسایی شد و برای اینکه هیچگونه ابهامی وجود نداشته باشد کربوکی منزل خمینی و دوفنر دیگر توسط شهربانی در اختیار مأمورین ساواک تهران گذارده شد. سپس سرهنگ مولوی اظهار داشتند من شخصاً در شهربانی خواهم ماند تا چنانچه احتیاجی به شرکت گروهان سرباز باشد بموقع داخل در عمل شوند و رئیس ساواک قم و رئیس شهربانی در میدان جلوی بیمارستان اول کوچه منزل خمینی باشند و با اینجانب در شهربانی ارتباط داشته باشند تا در صورت لزوم گروهان هم داخل عمل شود.

۱. در اصل: عده‌های.
۲. در اصل: تفرقه.

ساعت ۳/۳۰ صبح عده‌ای<sup>۱</sup> مأمور ساواک تهران بطور متفرقه<sup>۲</sup> به اتفاق راهنمایان ساواک قم و شهربانی به منزل خمینی و دو منزل دیگر مورد نظر اعزام گردیدند و خمینی را که در منزل دامادش بود دستگیر نموده و با فولکس به ساواک قم تا جلوی بیمارستان و از آنجا با اتومبیل سواری که از تهران به همین منظور آمده بود حرکت دادند در جریان دستگیری فقط یک نفر در منزل خمینی قدری مجروح و یکنفر که قصد داد و فریاد داشته دستگیر و از داد و فریاد او جلوگیری و پس از دستگیری خمینی آزاد شد و

پیش بینی می شد که در منزل خمینی عده ای مستحفظ وی باشند لیکن در موقع دستگیری غیر از دونفر مزبور در منزل او کسی نبوده در منزل دامادش که خودوی دستگیر شد اشخاص متفرقه ای دیده نشدند و افراد مورد نظر که در مسجد سلماسی که در نزدیکی منزل خمینی است بیتوته نموده بودند که متوجه دستگیری وی نشدند ضمناً خمینی در آن موقع بیدار و لباس پوشیده حاضر و خود را معرفی نمود که روح الله من هستم به دیگران کاری نداشته باشید بعد از اینکه خمینی به ماشین سواری ساواک تهران منتقل شد آقای مولوی نیز از شهربانی رسیده و پشت سر سواری مزبور با عده گارد ساواک به تهران عزیمت نمودند.

رئیس شهربانی قم - سرهنگ سیدحسین پرتو



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



فرماندهی

اطلاعات سپهانی کل کشور

وزارت کشور

شماره ۱۱۱

موضوع: مانده

شماره ۱۱۱

شماره ۱۱۱

بمطابق دستورالعمل

بموضوع: ۱۱۱/۱۱۱ - ساعت ۲/۲۰ صبح روز ۱۳۲۲/۲/۱۵ سرکار سرمنگ بدیمی رئیس ساواک قم شغلا با پنج نامه  
لازم داد که برای مذاکراتی فورا ساواک تهران موضوع از رفتن ساواک مشاهده شد سرکار سرمنگ موهی نیز با نامه ای از  
سپهین ساواک تهران در آنجا مستخدمین و دستگیری خمینی مطرح گردید تا با تبادل نظر که بگردانجام کرد... سرکار  
همک موهی اجازه کرد از طرف قسار ریاست کل دستور نظامی دایره که در این مورد راهنمایی و همکاری کنسند  
ن از چند روز قبل در حدود صد نفر از اهالی قم چکران گارد محافظ خمینی را تشکیل داده بودند و در واقع در م -  
دین تا چند روز پس از آن خمینی شهید در منزل منتظر بماند مگر در چنین تصمیم گرفته شد که خانه او را با امانت در اختیار  
مقامات مراقبت قرار گرفته تا در صورتیکه دیگری از منزل نبود فرصتی شدن یا فرار نداشته باشد . دستا برای اینکه  
با توجه نبود ابتدا منزل خمینی در منزل دیگر توسط گارد ساواک تهران همراهی مأمورین این شهر با نیرو ساواک  
سانی شد برای اینکه هیچگونه اطمینانی وجود نداشته باشد کوچه منزل خمینی و در طرف دیگر توسط سپهانی در اختیار  
هین ساواک تهران گذارده شد سپس سرکار سرمنگ موهی اظهار داشتند من شخصا در سپهانی خواهی شرف تا چند  
ساعتی شرکت گردان سباز باشد بهر حال داخل در محل شوند رئیس ساواک قم رئیس سپهانی در میدان جلوه طارستان  
کوچه منزل خمینی باشند و البته با توجه ارتباط داشته باشد تا در صورت لزوم گریه کنیم داخل در محل بود -

ت ۲/۲۰ صبح ده های مأمور ساواک تهران بطور فوری با اتقال راهحالیان ساواک قم و سپهانی منزل خمینی در منزل  
بمورد نظر اعزام گردیدند و خمینی را که در منزل داده بود و دستگیر نموده با افسس ساواک قم تا جلوه طارستان و از آنجا  
در محل سواری که از تهران بجهن منزل آمده بود حرکت دادند در جریان دستگیری لفظ بکنند و منزل خمینی که سردی  
و بکنند که داد و ولید داده دستگیر باز داد و ولید داد و ولید کردی. صبراز دستگیری خمینی آزاد شد و در صحنه  
و منزل خمینی هدای مستحفظ هر باشند لیکن در واقع دستگیری همراز و نظری در منزل و کسی نبود و منزل داد  
بودی دستگیر شد اتمام تکالیف دیده شد و افراد مورد نظر در مسجد سلطانی کد و نزد یکی منزل خمینی است  
نورده بود که متوجه دستگیری هستند و فضا خمینی در آن شرح بهار و ولید سرور و حیدر حاضر و خود را معرفی نمود که روح  
بموضوع مستقیم بگردان تهران شده باشد بعد از اینکه خمینی با افسس سواری ساواک تهران منزل انتقال شد آای موهی نیز از  
بانی رسیده است بر سر موهی خمینی است مگر ساواک تهران خدمت نبود نموده

موضوع: مانده  
رئیس سپهانی م - سرمنگ سید حسین  
ع - الشیر